

# احمد منزوی فرهیخته‌ای سخت‌کوش



احمد منزوی

○ دکتر احمد تمیم‌داری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

کتاب، حضور فرهنگ ایران در شبه‌قاره، شخصیت‌ها و رجال فرهنگی و بسیاری چیزهای دیگر... منزوی از تمام لحظه‌های خود استفاده می‌کرد. به زبان فارسی و فرهنگ مثبت ایرانی عشق می‌ورزید. در هنگام غروب یک ساعت پیاده‌روی می‌کرد و پس از خرید مواد و وسایل ضروری به محل استراحت و کار خود بازمی‌گشت. در منزل هم کار می‌کرد.

بر روی تخت دراز می‌کشید، تصویر تلویزیون را بدون صدا تماشا می‌کرد به اخبار رادیو گوش می‌داد و نسخه‌های اخیر کتاب خود را که از چاپخانه رسیده بود تصحیح می‌کرد و با مهمان شبانه که بنده بودم یا دیگر دوستان سخن می‌گفت، هیچ کاری مانع کار دیگر او نمی‌شد. از روی تصویر تلویزیون حدس می‌زد که سخن درباره چیست بنابراین نیاز به صدای تلویزیون نبود. اگر ناگهان، تصویر مهیج و جالب می‌شد تلویزیون را به صدا درمی‌آورد. به صدای آرام رادیو گوش می‌داد خبرهای ساده و سطحی را مثل صفحه‌های کتاب، می‌گذراند و اگر نشانه‌ها یا کلمه‌های جالب خبری از رادیو شنیده می‌شد صدای آن را بلند می‌کرد. جته‌ای ضعیف و استخوانی داشت اما پر از کار و نشاط. روزها بیشتر از ۱۴ ساعت کار می‌کرد اگر بیشتر هم کار می‌کرد من نمی‌دیدم. اما حتماً شب‌ها تا دیروقت به فعالیت خود ادامه می‌داد. من که پیش از سال ۱۳۶۶ سال‌ها در ایران به تدریس و تحقیق و مدیریت‌های دانشگاهی اشتغال داشتم می‌دانستم که حتماً بایستی از رهنمودها و راه‌کارهایی که منزوی نشان می‌داد استفاده کنم او سال‌ها

می‌خواستم درباره‌ی احمد منزوی مقاله‌ای عالمانه بنویسم مثلاً این که در کی و کجا به دنیا آمد و چگونه با ادبیات فارسی آشنا شد و در کجا دبیر بود و چگونه به مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آمد و چه کتاب‌هایی در باب فهرست نسخه‌های خطی نوشت. مدارک و منابع را جمع کردم، چند بار هم آن‌ها را جابه‌جا کردم اما دلم راضی نشد و نتوانستم مانع عواطف و احساسات خود باشم چون بنده آن مقدار که رغبت و عواطف به منزوی دارم، علم ندارم یعنی نمی‌خواهم فقط با دانش با او برخورد کنم. مأخذ را از دست خارج کردم، پاره‌ای از خاطره‌های خودم را درباره‌اش می‌نویسم. با منزوی از طریق جناب استاد و دوست محترم اکبر ثبوت آشنا شدم. در سال ۱۳۶۶ به عنوان مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان روز هجدهم اسفندماه به مرکز تحقیقات فارسی در اسلام‌آباد رسیدم. همان روز نخست با احمد منزوی و آقای محمدحسین تسبیحی و مهندس محمود محمدی و دیگر کارکنان آن مرکز محترم آشنایی یافتم. منزوی دستیاران خوبی داشت و کار خود را برخلاف بسیاری از مؤسسات که از ساعت ۱۰ صبح یا ۱۱ به فعالیت می‌پرداختند، از ساعت ۷/۵ یا ۸ آغاز می‌کرد و تا پاسی از شب گذشته ادامه می‌داد. من بعدازظهر پس از تعطیلی مرکز در پایان وقت اداری به منزل می‌رفتم، زمانی چند استراحت می‌کردم و دوباره در تنهایی خودم در اسلام‌آباد به اطاق منزوی در مرکز تحقیقات می‌رفتم. او مرا پذیرا می‌شد. از هر دری سخن به میان می‌آمد از فرهنگ، ادبیات، اخبار سیاسی وضع انقلاب اسلامی در ایران، تألیف



پیش از من به پاکستان آمده بود و تجربه‌های ذهنی و فکری و عملی و فرهنگی فراوانی داشت. در هنگام کار چندان سخن نمی‌گفت مگر برای راهنمایی دستیاران و شاگردانش. محمدعباس و برادرش، طلعت فرزند استاد مرحوم دکتر سبط حسن رضوی، حمید انجم و دوست هم‌کلاسش... همه از کارمندان بخش تحقیقات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بودند. آنان علاوه بر کارمند بودن، شاگردان و دانشجویان منزوی هم به شمار می‌آمدند. شاگردان در کار بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند و منزوی میزان کارایی و استعداد ایشان را تک تک می‌شناخت منزوی به طور متوسط هر ساله یک مجلد کتاب نسبتاً قطور با عنوان فهرست نسخه‌های خطی به چاپ می‌رسانید. کتابی را که برای چاپ در دست می‌گرفت و تنظیم می‌کرد همچون کودکی زیبا و دوست‌داشتنی، حراست و حفاظت می‌کرد. قدم به قدم و روز به روز وضعیت چاپ کتاب را همچون سایه تعقیب می‌کرد. همه ما را به ماجرای چاپ کتاب می‌کشاند و می‌کوشید تا همچون او به نسبت تأخیر در امر چاپ حساس شویم. همه در مقابل آفات و تأخیرهای چاپ کتاب منزوی شرطی شده بودیم و دست‌کم بنده بدون تذکر منزوی هم موضوع چاپ را تا آخرین مرحله پی‌گیری می‌کردم. وقتی کتاب چاپ شده به مرکز تحقیقات می‌رسید کار توزیع شروع می‌شد و دوباره نگرانی منزوی گل می‌کرد که هرچه زودتر کتاب باید به مرکزهای تحقیقاتی و کتابخانه‌های بزرگ و کوچک ایران و سراسر جهان، می‌رسید. باید برای او دوستانه گزارش می‌کردیم که کتاب برای چه کسانی و چه مراکزی ارسال شده است. منزوی جز کار و کار و کار هیچ چیز دیگری نمی‌شناخت و تمامی ذهن و زبان و حافظه و همت خود را بی آن که شعار برای شرق و غرب بدهد صرف کارهایی

می‌کرد که با امکانات کم مرکز تحقیقات، به نتیجه برسد. منزوی در هنگام کار بسیار جدی بود اگر کسانی به او مراجعه می‌کردند تا در خدمتش جای بنوشند و گپ بزنند زود عذر مهمان مزاحم را می‌خواست و می‌گفت: ... من دیگر حرفی ندارم لطفاً مزاحم کار من نشوید هر سؤالی را به اندازه جواب می‌داد نه کم و نه زیاد. در دهه‌ی هفتاد هجری شمسی و اوائل دهه‌ی هشتاد هنوز کامپیوتر کاملاً رایج نشده بود یا در مرکز تحقیقات راه نیافته بود اگرچه به بازار آمده بود. منزوی بیش از سیصد هزار برگه در برگه‌دان‌ها مکتوب و محفوظ کرده بود و به کسی اجازه نمی‌داد که دست بر آن‌ها بساید. آن چنان که کودک نوزاد را مواظبت می‌کنند از برگه‌ها محافظت می‌کرد. اجازه نمی‌داد آن‌ها در دیسک‌های کامپیوتر ثبت شود می‌خواست برگه‌ها و برگه‌دان‌ها را با همان حجم انبوه رویت کند زیرا که سال‌های بسیار برای آنها کوشش کرده بود!

هر روز جامع اخبار شب پیش رادیوهای فارسی زبان بود در عین کار مطالب مهم اخبار را به خاطر می‌سپرد. هر روز صبح که بر سر کار می‌آمدم از اخبار می‌پرسیدم و او با کمال جدیت و اشتیاق، خبرهای مهم را توضیح می‌داد.

ایران و فرهنگ ایرانی مهم‌ترین مسأله زندگی منزوی است، نشر و اشاعه فرهنگ ایرانی را از وظایف خود می‌شمارد. در خانه‌ی فرهنگ راولپندی در پاکستان در زمان مدیریت دوست محترم جناب آقای شهبازی هفته‌ای یک جلسه کلاس مثنوی مولوی به پیشنهاد بنده برگزار می‌شد که استادان پاکستانی از راه دور و نزدیک به محفل مثنوی‌خوانی می‌آمدند و با اشتیاق و دقت فراوان به قرائت و تفسیر مثنوی گوش می‌سپاردند. جناب دکتر علی‌رضا نقوی، پروفیسور مقصود

بیش از پدرش - حاج آقا بزرگ تهرانی - در حیات باشد و یک قرن عمر داشته باشد، تا خدمات فرهنگی و علمی نسبتاً جامعی ارائه دهد چه آرزوی خوبی، عمر برای تألیف و تحقیق. به افراد عالم و دانشمند احترام می‌گذاشت یادم هست که روزی مرا خواست و گفت برای بزرگداشت فردوسی که یونسکو برگزار می‌کند دلم می‌خواهد مقاله‌ای بنویسی اکنون نه، می‌توانی در طول یک هفته با آرامش به این کار بپردازی، بنده که علاقه‌ی بسیاری به فردوسی و شاهنامه داشتم در همان لحظه در حدود پنج صفحه اخلاص و احساس خود را در برابر منزوی درباره‌ی فردوسی و شاهنامه نوشتم. او بسیار خوشحال شد و با زبان تشویق گفت: آقای دکتر تو از مایه‌های علمی برخوردار حتماً این کار را ادامه بده و رها نکن. همین تشویق و کمک او موجب شد تا مقاله‌ی مفصلی بنویسم با عنوان «مقلدان شاهنامه در شبه‌قاره» منزوی و شاگردانش کمک کردند و این مقاله به کتابی تبدیل شد و حدود پانصد اثر منظوم یافتیم که زیر نفوذ شاهنامه فردوسی سروده شده بود. در آغاز باورکردنی نبود که شاهنامه‌ی عظیم فردوسی تا این اندازه در کشوری دیگر نفوذ یافته باشد. شاگردان منزوی به توصیه‌ی او در چندین کنفرانس دیگر مرا یاری دادند. کنفرانس میرسیدعلی همدانی در کشمیر - اسکردو، خواجه فریدالدین گنج شکر یا شکرگنج در لاهور، رونمایی (نمایشگاه) کتاب مخزن چشت در لال‌پور (فیصل‌آباد جدید) برگزار شد و در تمامی این کنفرانس‌ها اعضای مرکز تحقیقات مرا کمک دادند تا بتوانم در آن مجالس حضور یابم و مقاله ارائه دهم. در سال ۱۹۹۰ در دو کنفرانس خارج از پاکستان مربوط به بزرگداشت شاهنامه و فردوسی در آلمان و بنگلادش شرکت کردم و مقاله خواندم در همه‌ی این موارد منزوی از جهت تهیه منابع و مآخذ و فهرست‌ها کمک می‌داد و تشویق می‌کرد. از جناب آقای علی پیرنیا و خانواده محترمشان باید نام ببرم که در مؤسسه‌ی زبان‌های نوین وابسته به دانشگاه «قائد اعظم» به تدریس فارسی اشتغال داشتند و از دوستان منزوی بودند و در امر تهیه و غذا و دیگر امور رفاهی کمک کار منزوی بودند اگرچه منزوی با قناعتی که داشت و کارهای جان‌فرسایی که انجام می‌داد به کمک چندانی نیاز نداشت، انسانی که در ۲۴ ساعت به اندازه‌ی دو نعلبکی چای خوری، غذا می‌خورد چه قدر می‌توانست از دیگران یاری جوید؟ اما این دوستان مخلص او بودند که خدمت به او را از وظایف خود می‌شمردند.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی پاکستان، فهرست مشترک و فهرست کتابخانه‌ی دانا گنج بخش و فهرست‌واره یا فهرست فهرست‌ها همه از آثار کوشش‌های منزوی است که او را

جعفری، دکتر محمود هاشمی، دکتر سبط حسن رضوی... و دیگر استادانی که متأسفانه نام همه در خاطر من نیست، در بزم مثنوی شرکت می‌کردند، جناب منزوی در این محفل با همه‌ی اشتغال‌ها و کارهایی که داشت، شرکت می‌جست و بر ادامه‌ی این نشست تأکید و تأیید داشت. همزمان دوستان دیگری در خانه‌ی فرهنگ پیشاور آقایان وهّاج و خلیلی، نظیر همین نشست را تشکیل دادند و این بنده هفته‌ای یک جلسه هم - با همه‌ی مشکلات راه و رفت و آمد - به خانه‌ی فرهنگ پیشاور می‌رفتم همراه استادان گروه فارسی دانشگاه پیشاور و دیگر پیشکسوتان زبان و ادب پارسی همچون پروفیسور سٹی، سرکار خانم عصمت نسرین، پروفیسور جان، به قرائت و تفسیر مثنوی مولوی می‌پرداختیم. یادش به خیر باد که همه از لحظه‌های فراموش ناشدنی است. از جناب آقای موسی حسینی رایزن فرهنگی باید نام بیاورم که همواره یار و مددکار مرکز تحقیقات فارسی و فعالیت‌های علمی و فرهنگی بودند. جناب دکتر سیداحمد حسینی، دکتر سیدکمال حاج‌سیدجوادی رایزنان فرهنگی به مرکز تحقیقات التفات داشتند. علی نیاکان از هم‌کاران ایرانی، فردی فرهنگ‌دوست و متدین بود که مجله‌ی رایزنی را سر و سامان می‌داد و در کلاس‌های مثنوی شرکت می‌کرد و یار و مددکار این بنده بود.

منزوی همیشه آرزو می‌کرد که یک سال



